

PA

+91

2 8 18 32



# قهرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای

شهید دکتر مجید شهریاری



از پیش شنگرد



# قدرتمن محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

## «حدیث ما...»

بیشتر از این حال و حوصله تماشای سر و کله زدن و حرص و جوش بچه‌ها و استاد را نداشتم. لب تابم را خاموش کردم، بستم و دستانم را فرو بردم در این زنجیر سست و منعطف.

چشمانم را بستم و یک لحظه به هیچ چیز فکر نکردم. ولی یکدفعه خنده ام گرفت، از خودمان خنده ام گرفت؛ بعد آرام آرام سرم را با افسوس تکان دادم و خنده ام کم رنگ ترشد؛ بعد تبدیل شد به یک لبخند؛ یک لبخند تلخ...

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

چشم‌مانم را بسته بودم و فکر می‌کردم؛ به اینکه  
واقعاً چه بلایی به سرمان آمد؟ ما چرا این  
جوری شدیم؟ ما کجا؟ دانشگاه کجا؟ درس  
کجا؟ استاد کجا؟

فکر می‌کردم به اینکه اصلاً تعهد و انصاف کجای  
این ماجرا جا گرفته؟ استاد به دلیل انتقاد به  
حق دانشجوها، علناً با بچه‌ها لج کرده و  
پاسخ‌گوی سوالات علمی نیست.

آن وقت بچه‌ها حرص و جوش می‌خورند، آن  
هم نه برای سوال‌های بی‌پاسخ شان؛ نه برای  
وقتی که دارد مثل برق و باد می‌گذرد، نه برای  
بی احترامی‌ها، نه برای...

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

بلکه برای یکی دو نمره‌ای که ممکن است در  
کارنامه شان جایه جا شود و ...  
یاد ترم اولی افتادم که دانشجویش شده بودم.

آن روزهای اول که تمام دانش جوهای ترم  
اولی، خاطرات نسبتاً مشابهی از آن دارند. یک  
نوع گنگی و گیجی و هیجان خاص، انگار بعد از  
ذوق قبولی در کنکور ارشد، در مواجهه با واقعیت  
های درس و دانشگاه ایجاد می‌شود و این  
حس عجیب در حال و هوای شاعرانه پاییز،  
کمی رنگ و بوی دراماتیک هم می‌گیرد.

مسیر پرپیچ و خم و پراز درخت دانشکده تا  
کتابخانه مرکزی را پله پله پایین می‌آمدم که

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

پوسته‌ی بر دیواره پله‌ها، توجه‌هم را جلب کرد.  
غرق در آن بودم که ناگهان صدای سلام آرام  
مردانه‌ای سکوت را شکست. به خودم آمدم.  
دکتر را دیدم که حالا دیگر چند پله فاصله  
گرفته بود و بدون انتظار جواب سلام؛ راهش را  
طبق معمول با سرعت ادامه می‌داد...  
یاد سرعت دکتر افتادم.

سرعتی که مخصوص خودش بود؛ انگار می‌دانست فرصت کمی دارد.

او با آن لبخند همیشگی اش، پله‌ها را با سرعت بالامی رفت؛ نگاهم مدت‌ها به بالا رفتنش خیره ماند و مردانگی اش، مرا شرمnde

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

به فکر فرو برد. امروز اما، اینجا و بعد از سالها، در کنار انبوه صفات بالاتری که در طول چندین سال شاگردی از او دیدم، به پله‌هایی فکر می‌کنم که او به سرعت بالا رفت؛ تا بلاخره رسید.

به شهادت رسید و شد "شهید مجید شهریاری" و پیوست به جرگه شهدای هسته‌ای کشور. حقاً که مرگ غیر از شهادت، کم بود برای او.

حالا حس می‌کنم فرصتی پیش آمده است که خودم و خیلی‌ها را در معرض این صفحات قرار بدهم. از استاد شهیدمان بگوییم و بنویسیم تا این خاطرات ثبت شوند و برکت شان به خیلی‌ها برسد.



# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

## «کنج قناعت»

هر آنکه کنج قناعت به گنج دنیا داد  
فروخت یوسف مصری به کمترین ژمینی  
آشناییم با مجید وقتی بود که من شده بودم  
شاگرد او.

اوایل ازدواج مان شغل درست و حسابی نداشت.  
خانواده اش هم یک خانواده فرهنگی و خیلی  
ساده بودند. من هم شرایط مشابه داشتم. حتی  
تمام جهیزیه ام را با حقوق خودم خریدم. چند تکه  
اسباب و اثاثیه در حد واجبات. چون خانه اول مان  
خوابگاه دانشجویی بود و جای زیادی نداشتیم.  
جشن عروسی مان را هم توى سالن دانشگاه  
گرفتیم. این ابتکار و خواسته هر دویمان بود.

" همسر شهید "

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

دوران خوابگاه دانشجویی، از لحاظ مادی خیلی در مضیقه بودیم. من کارمند دانشگاه پلی تکنیک بودم و ماهی سیزده هزار تومان حقوق می‌گرفتم. مجید همیشه می‌گفت: "زندگی ما با اون سیزده هزار تومان تو می‌چرخید." مجید شغل مشخصی نداشت و دانشجو بود. اما چون دانشجوی ممتازی بود، کلاس‌های حق التدریس را به او داده بودند. گاهی هم حق تالیف کتابی که درباره کامپیوتر نوشته بود، به دستش می‌رسید. اما در همین شرایط، به ذهن هیچ‌کدام از ما نمی‌رسید که از پدر و مادر یا خانواده یا همکارها تقاضای کمکی بکنیم.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

گفته ای از " همسر شهید "

بابا کلا اصرار به نخوردن غذای بیرون داشت و می گفت رعایت کنیم؛ خیلی ها نمی توانند رستوران بروند. البته در مسافت ها خیلی به حرف ما بود و سادگی و نبودن هایش را جبران می کرد. هرچند خیلی راحت سفر می رفتیم. خیلی وقت ها توی چادر می خوابیدیم و دنبال جای خاصی نبودیم. یک بار پنج روز مشهد رفتیم؛ دوازده وعده صبحانه خوردیم. یعنی صبح، ظهر، شب، نون برابری و پنیر و .... حتی پیش آمده است که در ماه رمضان ، ۱۵ روز

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

سحری یک جور بخوریم. اهل ایراد و بریز.  
بپاش نبودیم. بحثی سر غذا نداشتیم.  
گفته‌ای از " دختر شهید "

من به حریمش وارد شده بود. اول دانشجوی ایشان بودم، ولی لطف داشت و مرا به رفاقت پذیرفته بود. گاهی می‌گفتم: "دکتراین موبایل قدیمیه، این کیف یا عینک که دیگه کهنه شده، زشه" ولی می‌گفت: "اگه می‌خوای چیزی رو عوض کنی، باید دلیل داشته باشی؛ این که قبلی چه مشکلی داشت که جدیدش رو خریدم.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

کارهایش بیشتر عاقلانه بود تا بر اساس احساس.

آدم با احساسی بود، ولی نه اینکه ببینید کسی چیز جدیدی خریده و ایشان هم بخرد. در مسافت‌ها، مثلاً من یک کیف سامسونت دستم بود، ولی ایشان یک کاغذ توی دستش بود و می‌گفت کافیه.

" گفته‌ای از یک "دانشجو"



# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

## «اوقات خوش آن بود ...»

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت  
باقی، همه بی حاصلی و بی خبری بود

گمان کنم سال ۸۰ بود؛ سال های اول کارشناسی در دانشگاه امیرکبیر. عضو بسیج دانشجویی بودم و در شوق و شور فعالیت های خالصانه دانشجویی. متاسفانه کامپیوتر اتاقمان به اینترنت وصل نبود. اتاق بسیج، کنار دانشکده فیزیک بود و همگی به این نتیجه رسیدیم تنها جایی که می شود از طریق آن برای گرفتن اینترنت اقدام کنیم، همان دانشکده فیزیک است. آن زمان دکتر شهریاری مسئول سایت دانشکده فیزیک هم بود. من ایشان را نمی شناختم.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

به بچه ها گفتم: "خودم میرم و باهاشون صحبت می کنم ". اولین دیدارم با دکتر، از آن عصر پاییزی شروع شد. توى اتاقش نشسته و سخت مشغول کارهای خودش بود. در زدم؛ سرشن را بالا آورد و با لبخند دعوتم کرد. سرشن پایین بود و کاملا با دقّت به حرفم گوش میکرد و لبخند می زد. حرف ها که تمام شد، شروع کرد به صحبت کردن. از زندگی آدم ها گفت و تاثیرشان بر مردم و دنیای اطرافشان؛ خیلی حرف ها زد که برایم جالب بود. یادم هست اسم چند انسان بزرگ از جمله آیت الله دستغیب را آورد که چقدر برای دنیای اطرافشان

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

خیلی حرف‌ها زد که برایم جالب بود. یادم  
هست اسم چند انسان بزرگ از جمله آیت الله  
دستغیب را آورد که چقدر برای دنیا اطرافشان  
مفید بودند. بعد، از فعالیت‌هایمان دربسیج  
پرسید. حدود یک ساعتی تلوی اتاق شان بودم.  
در آخر هم با کمال رضایت گفت که برایمان  
یک پورت می‌گیرد و کارمان را راه می‌اندازد.  
پیش بچه‌ها که برگشتم، با هیجان از دکتر  
برایشان گفتم.

ترم بعد هم بلاخره موفق شدم با او درس  
بردارم و چه با اشتیاق سر کلاس حاضر می  
شدم. کلاس خشک الکترونیک، در نظرمان ساده

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

می‌شد. دکتر با یک آرامش خاص، مفاهیم را  
چنان منظم و طبقه‌بندی شده توضیح می‌داد  
که کامل در ذهن مان جا می‌افتد.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

همان ترم اول ارشد، درسی گرفتم که برای  
همیشه در ذهنم ماند. اواسط پاییز ۸۶ بود. هنوز  
ارتباط گرمی با این رشته جدید که متمایز با  
رشته برق الکترونیک بود، پیدا نکرده بودم.  
یادم هست آن ترم با دکتر، درس "کاربردهای  
صنعتی رادیو ایزوتوپ‌ها" را داشتیم. بعد از  
ظاهرهای دوشنبه و چهارشنبه. روز سه شنبه آن

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

هفته تعطیل بود و دانشجو‌ها، خصوصاً شهرستانی‌ها بدشان نمی‌آمد کلاس چهارشنبه را هم تعطیل کنند. روز دوشنبه قبل از کلاس، با هم صحبت کردیم و همه موافق بودند در این باره با دکتر صحبت کنیم. قرار شد من به نمایندگی از کلاس، مطلب را با استاد در میان بگذارم. کلاس که شروع شد، موضوع را خیلی ساده و محترمانه گفت. دکتر آن قدر به کلاس و درس اهمیت می‌داد که خیلی برآشفته شد. محکم و مودبانه گفت: "چرا این حرف رو میزی؟ کلاس محترمه. وقتی ترم اول هستید و برای درشنون ارزش قائل نیستید، چه انتظاری

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

از سال‌های بعد تون دارید؟" ناراحت شدم.  
راستش از سکوت بچه‌ها هم تعجب کردم.  
گفتم: "این نظر جمع بچه‌هاست و من  
نماينده هستم".

محکم گفت: "دیگه برای این جور مسائل از  
طرف کسی نماينده نشو ..."  
گفته‌ای از یک "دانشجو"

در سال‌های جنگ و بعد از آن، در دانشگاه‌های  
خوب کلی اخراجی داشتیم. چون بچه‌ها بعد از  
جبهه پشتیبانی نداشتند ولی انصراف و اخراج و  
در دانشگاه امیر کبیر خیلی کم داشتیم.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

بچه‌های رزمنده، به امثال مجید پشتیبانی و امیدواری داشتند. خود من خیلی از کلاس‌ها را نبودم ولی ایشان مانع می‌شد که درسی را حذف کنیم. می‌آمد در یکی دو جلسه، خیلی دوستانه درس‌ها و نکته‌ها را برایم توضیح میداد و خوب هم امتحان می‌دادم. مثلاً درس ریاضیات مهندسی یا فیزیک ۲ را که ایشان برایم توضیح داد و امتحان دادم. نمره‌ام جزو نمرات اول کلاس شد. مباحثی را که برای ما ابهام داشت، راحت تشخیص می‌داد و با تسلط هم توضیح می‌داد که در آن برهه از زمان، برای برگرداندن بچه‌ها به مسیر علمی

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

و استعدادی شان، خیلی موثر بود.

"گفته ای از یک "دوست قدیمی"

سختگیری عجیب دکتر، همیشه با لحن محترمانه و لبخند خاصش، شیرین می شد. آن قدر که بچه ها خجالت می کشیدند اعتراضی کنند. بالبخندی که همیشه گوشه لب هایش بود و سرپا بین و کمی کج و سرعت خاص خودش، وارد کلاس می شد و سریع سلام می کردد. چهره بشاشش را که می دیدیم، تمام غصه ها و ناق ها و کج خلقی ها از یادمان میرفت و یاد ارزش کارهایی می افتادیم که قرار

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

بود در این رشتہ انجام دهیم. گاهی هم که کارد به استخوان بعضی‌ها می‌رسید، آخر ساعت درد دل می‌کردند. او اخر اسفند ماه ۸۷، زمان نزدیک شدن به تعطیلات نوروزی بود. اکثر دانشکده‌ها تعطیل کرده بودند؛ ولی مانه. دکتر تا آخرین روز، کلاس را تشکیل می‌داد. بچه‌های خوابگاه به خصوص آقایون، خیلی شاکی بودند. البته حیا می‌کردند شکایتی کنند؛ اما خوابگاه را مخاطب قرار می‌دادند که این روزهای آخر، همه امکاناتش را قطع کرده بود. نه سرویسی، نه ژتونی، نه غذایی و... استاد در پاسخ تمام این درد دل‌ها، لبخند می‌زد.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

. حرف بچه‌ها که تمام شد، سرش را بالا آورد و با همان لحن آرام و دوستانه همیشگی گفت: "می فهمم. خسته‌اید، دلتانگید و... اما بد نیست کمی شرایط سخت رو هم تحمل کنید. خواهشا حرف غذا رو هم نزنید. ما هم دانشجو بودیم. من خودم ان فاکتوریل غذای خوشمزه بلدم با ترکیب سیب زمینی و تخم مرغ درست کنم. همه رو هم زمان دانشجویی تجربه کردم. اگه خواستید یادتون میدم "

در یک لحظه، کلاس از خنده منفجر شد. بعد ها با این ادبیات خوب آشنا شدیم و حتی ورد زبان خودمان هم شد. البته دکتر، بلاخره آن

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته ای شهید مجید شهریاری

آخرین کلاس را تعطیل کرد...

"گفته ای از یک "دانشجو"



# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

## «خدمت جام»

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند  
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

آن سال با وجود تمام تلاشی که کردم، موفق نشدم در آزمون دکترای دانشگاه خودمان قبول شوم. به شدت از لحاظ جسمی و روحی بهم ریخته بودم. باورم نمی‌شد قبول نشدم. ظاهرا خبر اوضاع و احوال بدم، به دکتر هم رسیده بود. چندین بار بامن صحبت کرد. می‌گفت: "باید عبد باشی و راضی به رضای او ..." این حرف‌های دکتر عجیب به دلم می‌نشست. چون از دلش بر می‌آمد. می‌دیدم که خودش عامل بود.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

آخرین کلاس را تعطیل کرد...

"گفته ای از یک "دانشجو"

هر کاری از دستش بر می آمد، برایم انجام می‌داد. توانست در دانشکده، اتاقی برایم دست و پا کند و مرا برای کمک و همکاری در برخی پروره‌ها، شریک کند. نگذاشت سرم خلوت بماند و آن روزها و حال بد، دوباره برایم تکرار شود.

"گفته ای از یک "دانشجو"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

برای خوشحال کردن بچه‌ها، حتی به من یاد  
می‌داد عروسک‌هایم را هم ببخشم. دختر یکی  
از اساتید پاییش شکست. باید جراحی می‌شد.  
بابا ما راهم برد بیمارستان که کنارش باشیم.  
یادم هست در یک برهه‌ای، به شدت نگران  
حال و زندگی یکی از دانشجو‌هایش بود که  
ظاهرا داشت جدا می‌شد. البته هیچ وقت  
اسمش را به ما نگفت.

گفته‌ای از "دختر شهید"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

چیزی که همیشه به آن غبطه می‌خورم، رسیدگی دکتر به پدر و مادرش بود. درسش را در خارج ادامه نداده بود و یکی از دلایش، رسیدگی به پدر و مادرش بود؛ مادری که دکتر تسلیمش بود. کمتر آدم تحصیل کرده ای را داریم که اینگونه باشد. دعای مادر، هنوز هم پشت سرش هست.

"گفته ای از "همکار"

فقط صحبت دانشجوهاش نبود، کلا اگر میفهمید کسی نیاز به کمک دارد سریع اقدام می‌کرد. گاهی آخر وقت اداری که از کنار

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

اتاقش رد می‌شد، جاروی برخی خدماتی‌های  
دانشگاه پشت در بود...  
گفته‌ای از یک "دانشجو"

یک روز در اتاق دکتر بودم و داشتم به کمکش  
مقاله‌می نوشتم. یک آقایی در اتاق را زد و آمد  
داخل. با لباس خدماتی‌های دانشگاه بود؛  
همان لباس سبز و چکمه‌های مشکی. این  
صحنه هنوز در ذهنم مانده است.

یک پاکت گذاشت روی میز و شروع کرد با دکتر  
ترکی صحبت کردن. دکتر جلوی پایش ایستاد و  
به ایشان سلام کرد و دست داد. بعد هم

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

بیسکویت روی میزش را به او تعارف کرد. کمی بعد هم با هم خدا حافظی کردند و مرد رفت. پس از رفتنش، انگار که دکتر خواست سوال توى ذهن من را جواب دهد، در حالی که خودش هم توى فکر فرو رفته بود، ماجرا را تعریف کرد. گویا این بندۀ خدا پولی لازم داشته است؛ شاید برای جهیزیه دخترش یا ... خلاصه که دنبال وامی در حد یکی دو میلیون تومان بوده. کسی به او می‌گوید آقایی در این دانشکده هست که احتمالاً بتوانی رویش حساب کنی؛ و دکتر را معرفی می‌کند. او هم اینجا آمده و چون اصرار داشته که پول دکتر را

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

پس بدهد، قرار گذاشته اند ماهیانه یک مبلغ  
ناچیز که دقیقاً یادم نیست سه هزار تومان یا  
پنج هزار تومان، به دکتر برگرداند. از این دست  
صحنه‌ها، زیاد در اتفاقش دیدم.

برایم خیلی جالب بود آدم به این بزرگی که با  
عدد و رقم‌های بزرگ کار می‌کند، این قدر درد  
مردم برای درد است...

گفته‌ای از یک "دانشجو"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

در مباحث علمی، از دکتر تأثیر زیادی گرفتم چون ذهن خلاقی داشت. راه هایی را می‌رفت که قبلی‌ها نرفته بودند. ما هم همین‌طوری شدیم. حتی جسارت داشت تا مسایلی که آشنا نبود، وارد بشود و تجربه کند. مثلاً آدم محاسباتی بود ولی وارد کار آزمایشگاهی می‌شد و تلاش می‌کرد تجربه بدست آورد. الان در این سال‌ها، امکانات و تجهیزات خیلی بهتر شده است، کاش دکتر بود و استفاده می‌کرد.  
گفته‌ای از یک "دانشجو"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

حل مسئله بلد بود. مسئله فیزیک را خوب می‌فهمید. هر جایی در کار معضلات فنی داشتیم، در حلش خیلی کمک می‌کرد. نه تنها طرح می‌داد و مسئله را روی کاغذ حل می‌کرد، در اجرا هم از جایگاه تکنسین تا ... کار می‌کرد. یادم هست یک بار، در ماشین کاری یک قطعه مانده بودیم. غیر از پروژه، بحث سخت ماشین کاری هم وجود داشت و کسی هم به آن وارد نبود. خود دکتر پشت دستگاه ایستاد و مثل یک تکنسین، کار را انجام داد. روش کار و دقیق و ... را هم به بقیه آموزش داد.

گفته ای از یک "دانشجو"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

زمان زیادی بیرون از منزل بود و به جد مشغول کار. طوری که نسبت به آدم‌های معمولی، کمتر خانه بود ولی روزهای تعطیل با کیفیت بالا کنار خانواده بود. وقتی رفتار بچه‌ها و علاقه همسر را می‌بینی، این کیفیت را متوجه می‌شود.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

از موضوع پایان نامه دکترای من خوش‌آمد بود. گاهی با من به کرج می‌آمد و در کار آزمایشگاهی به من کمک می‌کرد. به یاد گرفتن علاقه داشت.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

درس تئوری «تاربرد نوترون»، یکی از درس‌های دکترای من بود و استادم «دکتر کوهی» معروف که اهل شهرکرد بود.

گفت: «من هم می‌خوام باهاتون بیام مشهد و یاد بگیرم.»

یا باهم می‌رفتیم مشهد، یا دکتر کوهی که توانی بلوجستان هم تدریس داشت، از مشهد می‌آمد تهران و از تهران به بلوجستان. توانی فرودگاه، بین پرواز مشهد-تهران و تهران-زاهدان، چهار ساعت فرصت بود. من و شهریاری یا روی چمن‌های فرودگاه می‌نشستیم یا روی صندلی‌ها، و با دکتر کوهی سوال و جواب می‌کردیم.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

دکتر کوهی که علاقه و جدیت را در شهریاری می‌دید، برخی مطالب را به او می‌گفت. خیلی از او راضی بود. به او می‌گفت: «دکتر کوچولو». گفته‌ای از یک "همکار"

در خصوص آشکارسازی ذرات و نحوه طیف نگاری آن، سوال خاص و جدیدی سر کلاس پرسیدم. دکتر به فکر فرو رفت و چند قدمی در کلاس قدم زد؛ بعد هم خیلی راحت گفت: «بذر من به این فکر کنم، جلسه بعد پاسخت رو دقیق تر میدم.»

تا جلسه بعد، نه تنها خودش به موضوع فکر

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

کرده بود، بلکه از اساتید خودش هم پرسیده بود. مجموعه پاسخ‌ها برای جلسه بعد به کلاس آورد. حدوداً یک ربع ساعت در موردش صحبت کرد و کاملاً بشاش، مطلب را برایمان جا انداخت.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

یک مقاله کارکرده بودیم برای پایان نامه. می‌خواستیم زودتر بفرستیم برای یک ژورنال خاص که چاپش کند. دکتر گفت: «این کار رو که انجام دادی، آیا رفتی اون محاسبات دیگ شو هم انجام بدی که بدونی درسته یا نه؟ محاسباتی

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

که کارت رو ساپورت کنه؟»

گفتم: «دکتر، بذار بفرستیم، اگه لازم باشه خودشون می‌گن او نو هم بفرستیم براشون.»

دکتر، جمله‌ای را با خنده گفت: «حسابوا قبل ان تحسابوا». بذار قبل از اینکه از مون بخوان، خودمون محاسباتمون رو انجام بدیم که بعدا گیر نیفتیم.». و ما این کار رو کردیم. خوب هم شد؛ چون بعد از محاسبه فهمیدیم کارمون یه سری اشکالات ریز داره و برطرفش کردیم.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

دکتر خیلی راحت می‌توانست در خیلی  
دانشگاه‌ها درس بدهد و دستمزدهای بالا  
بگیرد. خیلی راحت برای پول درآوردن می‌  
توانست در مقاطع مختلف درس بدهد، اما  
نکرد....

کارگاه‌های آموزشی برای نیروهای هسته‌ای،  
برایش اولویت بود. از این بابت مطالبه پول  
هم نمی‌کرد. در طول ده سال، پانصد نفر را در  
ورکشاپ‌ها آموزش داد.  
گفته‌ای از یک "همکار"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

با امام جماعت مسجد، سبد آذوقه به محرومین می‌رسانند. یک بخشی از کار، فرهنگی بود و تایپ یک نوشته که اتفاقاً خیلی هم آیه قرآن روی آن نوشته شده بود. من و برادرم قرار بود این کار را انجام بدھیم. در عالم بچگی، هر کدام به بابا می‌گفتیم: «من این قدر کار را انجام دادم و ...»

بابا گفت: «بچه‌ها بباید این کار رو فقط برای خدا انجام بدیم.»

گفته‌ای از دختر "شهید"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

وقتی دکتر به درجه استاد تمامی رسید، دوستان و دانشجوها برایش جشن گرفتند. توی جشن، از دکتر خواستند برایشان صحبت کند. ایشان صحبت هایش را با عبارت «کم من قبیح سترنه» شروع کرد که برای من خیلی تاثیرگذار بود. با این حرف، می خواست بگوید فکر نکنید همه چیز من، این درجه یا مدرک است. زشتی هایی هم دارم که خدا آن ها را پوشانده است.

گفته ای از یک "دانشجو"

یک روز در جایی، شاهد یک اتفاق مالی با دکتر بودم. بگومگوی غیر متعارفی بود. متصدی امور

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

مالی آنجا، از دکتر می خواست تعداد ساعت هایی را که ایشان در آن مجموعه وقت گذاشته است اعلام کند، تا ترتیب پرداخت حق الزحمه دکتر را بدهد. اما آقای دکتر محکم می گفت: «ای آقا ما فقط اینجا او مدمیم به دوستان سرزدیم.»

او اصرار می کرد؛ حتی التماس می کرد.. دکتر انکار می کرد و بحث را به شوخی می کشاند. آخر هم دکتراو را راضی کرد که هیچ پولی دریافت نکند.

گفته ای از "محافظ شهید"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

سخاوت علمی عجیبی داشت. حقیقتاً زکات علمش را می‌داد. اگر چیزی را بلد بود یا به ابزارکاری تسلط داشت، دوست داشت رواجش بدهد. بعيد بود از آموختن دریغ کند. می‌گفت: «اگه میخواهی چیزی را یاد بگیری، به دیگران یاد بده. وقتی یاد بدھی، می‌بینی باز یاد میگیری.»

گفته‌ای از یک "دانشجو"

نماینده‌ای از کره جنوبی، از من خواست بروم آنجا و کد MCNP تدریس کنم. ادب حکم می‌کرد از دکترا جازه بگیرم. موضوع را با ایشان مطرح

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

کردم. ذوق کرد و گفت: «بیا...! مشتری برامون پیدا شده.»

تعجب کردم. خیلی از اساتید می‌خواهند دانشجو همیشه در حد دانشجوی خودشان باقی بماند؛ ولی دکتری تفاوت به جایگاهش بود و هیچ چیزی را برای خودش و منحصر به خودش نمی‌خواست!

گفته‌ای از یک "دانشجو"

اگر اراده می‌کرد دعویم کند، مثلا برای افطاری، می‌دانستم تلفن را که بردارم، دیگر مقاومت غیرممکن است. ارتباطش ساختگی نبود. کاملا

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

واقعی بود. دعوت که می‌کرد، هر بار بهانه‌ای می‌آوردم. او هم صادقانه راه حل می‌داد. همه صحبت‌هایش و کارهایش جنبه دینی داشت، همه هم آموزنده بود. سلامش، نوع نگاهش، رفتارش و ... همه خانواده واقعاً فکر می‌کردیم کلاس اخلاق رفته‌ایم.

گفته‌ای از یک "دوست قدیمی"

«واقعاً جای تأسف داره که امروز، حتی تسبیح و سجاده نماز ما مسلمان‌ها رو هم چینی‌ها می‌سازند... اون‌ها که اکثریتشون حتی دین هم ندارند، چه برسه به اسلام...»

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

تصمیم گرفته بود بماند و آباد کند. با وجود همه دشمنانی که به او حسادت می‌کردند. برخی افراد و اساتید، از اینکه تعداد زیادی شاگرد و دانشجو پیش او می‌رفتند و پشت در اتاقش صف می‌کشیدند، حسادت می‌کردند. شاید چیزی نمی‌گفتند اما آزارش می‌دادند. حتی برخی نمی‌گذاشتند دوره دکتری برای گروه راه بیفتند. دکتر بدون امکانات خیلی تلاش کرد.

گفته‌ای از یک "همکار"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

داشتم کاری انجام می‌دادیم برای راه اندازی یک مرکز مربوط به پروژه‌ای در جهت استقلال کشور از منابع روسی، که هنوز بودجه اش هم نرسیده بود. دکتر خودش یک مقدار پول از جیبش داد و گفت: «بروید این پول را برای بچه‌هایی که دارند کار می‌کنند، نقد کنید.» البته دکتر دیگر شهید شد ولی من شاهد این کارش بودم.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

خیلی بهم ریخته بودم. واقعاً برایم سخت بود که بشنوم کسی، پشت سرم توى دانشکده تهمت زده است. بالاخره خودم را متلاعده کردم که موضوع را با دکتر درمیان بگذارم.

خیلی به خودم فشار آوردم تا محترمانه و غیرمستقیم، بروم سر اصل مطلب. البته در آخر علی رغم میل باطنیم، مجبور شدم اسم فرد خاطر را هم به زبان بیاورم. با شنیدن اسم، یکدفعه چهره‌ی دکتر بهم ریخت‌اخمی کرد. شروع به صحبت کرد و نگذاشت بیشتر جلو بروم. با وجود پذیرش و تأیید صحبت‌هایم، شروع کرد به شمردن صفات مثبت فرد نام

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

برده. با وجود تعجب من، ویژگی‌های مثبت او را ذکرمی کرد و به این وسیله، احتمال سهوی بودن خطای او را در نظرم بالا می‌برد...

افتخار کردم به مخاطبی که با وجود درک شرایط من و شنیدن و پذیرش حرفهایم، نمی‌توانست اجازه بدهد غیبتی در حضورش انجام شود.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

دکتر به بچه‌هایی که شک می‌کردند و سوال داشتند، مسئله شرعی هم می‌گفت. چون مطالعه داشت و مسلط بود. در مسئله حجاب

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

هم، ذایقه اش چادر بود. ولی با بچه‌های بدحجاب هم عادی بود و موعظه نمی‌کرد. می‌گفت: «ما اول درسمون رو خوب بدیم؛ مسئولیت اصلی‌مون رو خوب انجام بدیم و این جوری ارتباط برقرار کنیم... بقیش می‌اد...» واقعاً هم همین‌طور بود. بچه‌ها می‌دیدند درسش را خوب می‌دهد، از وقت خوب استفاده می‌کند، اخلاقش خوب است، سر اذان نمازش را می‌خواند، یا مثلاً یک استاد تمام است ولی توى خانه‌اش روضه می‌گیرد و بچه‌ها را دعوت می‌کند؛ و غذا می‌گیرد و بچه‌ها هم کمک می‌کنند... بعد می‌دیدی بچه‌ای که در نمازخانه

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

پیدايش نمی‌شد، کم کم او را می‌بینی.

گفته ای از یک "همکار"

ما یک آدم اخلاق‌مدار را از دست دادیم. همیشه به او می‌گفتیم: «دکتر، چجوریه که خانم‌های مذهبی با شما پایان نامه برمی‌دارن، خانم‌هایی هم که ظاهر مذهبی ندارن باز با شما بر می‌دارن؟ پسرهای با ظاهر مذهبی با شما برمی‌دارن، اون‌هایی هم که ظاهرشون خیلی مذهبی نیست همین‌طور؟

اخلاقی داشت که همه را جذب می‌کرد. این

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

یک اخلاق خیلی خوب ایشان بود که کمتر  
دیده می‌شود.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

ما توی فامیل بدحجاب داریم. بابا هیچ وقت  
مستقیم تذکر نداد. ولی آن‌ها خودشان به  
احترام بابا که مذهبی بود، رعایت می‌کردند.  
برای من مسئله کمی فرق می‌کرد. بابا به من  
هم مستقیم تذکر نمی‌داد. ولی وقتی بین  
فامیل و آشنا می‌رفتیم و حجاب و رفتار و ... آن  
ها را می‌دیدم که زیاد رعایت نمی‌کردند، و  
اینکه بابا مرا و حجابم را در مقایسه با آن‌ها

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

خیلی بیشتر دوست داشت، من تشویق می‌شدم.

با کسی از فامیل نزدیک که مذهبی یا هم عقیده نبود، بحثی را می‌کرد که مورد علاقه هردو بود.

گفته‌ای از "دختر شهید"



# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

## «در مسیر شهریار»

ایام محرم خیلی فعال بود میگفت یاد محرم را زمین نگذاریم. کاری کرد تبلیغات مان را گسترده کنیم. می گفت برویم کتیبه بخریم، بنر چاپ کنیم، تابلوهایی که به در و دیوار دانشکده خورده کار دکتر است. بعضی دانشجوها می گفتند که اینها جایش اینجا نیست؛ مثلاً خواستیم تابلوی فاطمه زهراء السلام اللہ علیہا را داخل همه اتاقها بزنیم اما بعضی دانشجوها شکایت کردند. دکتر گفت بعضی میگن اینجا جایش نیست اما اتفاقاً جایش همینجاست. باید این دانشگاه رو با اهل بیت عليهم السلام ضمانت کنیم می گفت: «توی هر قضیه گیر کردید، دو رکعت نماز بخونید و به یکی

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

از ائمه علیهم السلام تقدیم کنید. مطمئن باشدید کارتون راه می‌افته.» اعتقاد خاصی به این دو رکعت نماز داشت.

گفته‌ای از یک "دانشجو"

زمان تولد ائمه علیهم السلام همیشه در اتفاقش شکلات داشت و به ما تعارف می‌کرد. یک بار که شکلات تعارف کرد. پرسیدم: «استاد به چه مناسبتی؟» گفت: «تولد امام هادیه» با اینکه همه ائمه مقامشان با هم یکسان است و یک نور واحد هستند ولی دانشکده این را رعایت نمی‌کرد مثلا برای تولد امام علی علیه السلام

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

کلی شیرینی و شربت و گل پخش می‌کرد ولی برای میلاد بقیه ائمه کاری نمی‌کند. دکتر اما می‌گفت اینقدر تنی و ناتنی نکنید. به عنوان کسی که اعتقاد داره لاقل شکلات پخش کنید که همه بفهمند تولدده.

گفته ای از یک "دانشجو"

لب تاپم را دزدیده بودند. حاصل یک سال کار فشرده ام همه داخلش بود. جالب اینجاست که غیر از آن، یکسری وسایل قیمتی دیگر هم توی ماشین بود، ولی فقط لب تاپ دزدیده شده بود و این موضوع به نظر مشکوک بود.

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری

با دکتر تماس گرفتم. جا خورد و گفت همین  
فردا بیا دانشگاه و مطالبی را که موجود هست  
از سیستم من در بیاور.

البته فردای آن روز تا غروب دنبال خرید لپ  
تاپ جدید بودم و صبح روز بعد رفتم دانشگاه.  
هیچ وقت یادم نمی‌رود با اینکه دکتر یکی از  
دانشمندان این مملکت بود از ساعت هشت و  
نیم، نه صبح تا پنج بعد از ظهر کلید اتاق اش  
را به من داد و گفت راحت باش. استرس  
نداشته باش. خود دکتر می‌رفت سر کلاس و  
برمی‌گشت من را سرجایش نشانده بود و هر  
بار که می‌آمد و می‌رفت، برایم چای هم

# قدرمان محبوب

دانشمند هسته‌ای شهید مجید شهریاری



رقص و جولان بر سر میدان کنند  
رقص اnder خون خود مردان کنند

چون رهند از دست خود دستی زنند  
چون جهند از نقص خود رقصی کنند